کمپانی مسکوی و اولین گام‌ها در روابط ایران و بریتانیا

عبدالله شهبازی

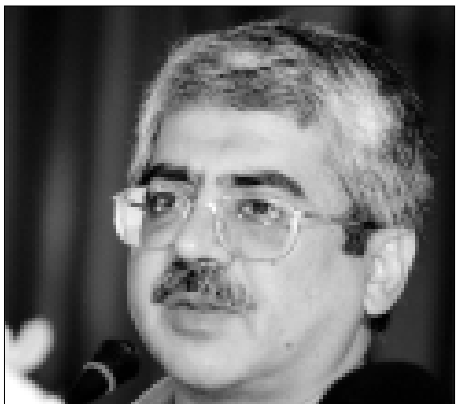

آنچه در این نوشتار فراهم آمده است چکیده سخنرانی عبدالله شهبازی پژوهشگر تاریخ سیاسی‌در سمینار مناسبات تاریخی‌ایران و بریتانیا است که چندی‌پیش در دفتر مطالبات سیاسی‌و امور بین المللی‌وزارت امور خارجه برگزار شد به رغم آنچه در این سمینار به ویژه در روز افتتاحیه روی‌داد و سخنانی‌که نیک براوان سفیر انگلیس در ایران اظهار داشت که با سکوت تامل برانگیز مسئولان وزارت امور خارجه مواجه شد ، سخنان شهبازی‌به عنوان نخستین سخنران علمی‌این مراسم با ستقبال محققان و دانشجویان شرکت کننده مواجه شد.

صرفنظر از سفر هیات دیپلماتیکی که اوارد اول، در کوران شکست نهایی صلیبیون، به منظور اتحاد نظامی با ایلخانان مغول علیه ممالک مصر به ایران اعزام کرد (۱۲۹۱ - ۱۲۹۲م.)، روابط ایران و انگلستان از نیمه دوم سده شانزدهم میلادی و با تکاپوی کمپانی مسکوی در روسیه و آسیای میانه و ایران آغاز شد. گشایش روابط دو کشور مقارن است با سلطنت الیزابت اول در انگلستان و شاه طهماسب اول در ایران .

آغاز رابطه انگلستان با ایران به تبع تحولاتی است که در اواخر سده پانزدهم و در تمامی سده شانزدهم تجارت پرسود با شرق را در کانون توجه دربار و الیگارشی انگلستان قرار داده بود. سه عامل مهم در بروز این تحول موثر بود:

اول، تاسی به الگوی اسپانیا و پرتغال که در سده شانزدهم به دلیل نقش انحصاری خویش در تجارت ماوراءبحار قدرت‌های بلامعارض تجاری قاره اروپا به شمار می‌رفتند.

دوم، تحولاتی که از زمان هنری هشتم به دلیل رفورماسیون انگلستان در ساختار اجتماعی و طبقاتی این کشور رخ داد.

سوم، تکاپوی سوداگران مستقر در بنادر اصلی تجاری اروپا که انگلیسی‌ها را به سمت تجارت با شرق ترغیب و هدایت کردند.

در انگلستان سده پانزدهم شبکه‌ای گسترده و بسیار ثروتمند از صومعه‌ها وجود داشت. در جریان تحولاتی که رفورماسیون یا رنسانس انگلستان خوانده می‌شود، اموال کلیسا و صومعه‌ها به تاراج رفت و این چپاول در پایه ظهور یک طبقه ثروتمند قرار گرفت. این طبقه نوخاسته ثروت فوق را در دزدی دریایی و تجارت برده و سایر کالاهای ماوراءبحار به کار گرفت. دربار انگلستان نیز در این سوداگری‌ها شریک بود. برای مثال، در دومین سفر سرجان هاوکینز به سواحل گینه برای شکار برده، یک سوم سرمایه او به ملکه الیزابت تعلق داشت. منشاء ثروت انبوه کهن‌ترین خاندان‌هایی که ساختار آریستوکراسی بریتانیا را شکل دادند به همین تاراج و سرمایه‌گذاری می‌رسد.

عامل دیگر، تکاپوی گروه‌های متنفذی از سوداگران جهان وطن بود که در بنادر تجاری اروپا مستقر بودند. در این میان نقش تجار هامبورگ و ونیز و سوداگران پرتغالی شایان توجه است؛

هامبورگ: از اوایل سده شانزدهم به یک کانون مهم پروتستانی و مرکزی برای استقرار مهاجرین لوتری، کالوئی و یهودی بدل گردید و به عنوان نخستین "جهان وطنی" شهرت یافت. در همین سده اهمیت تجاری فراوان یافت. در همین سده اهمیت تجاری فراوان یافت. صرافان و تجار هامبورگ با کمپانی "ماجراجویان تجاری" لندن و کمپانی مسکوی پیوند عمیق داشتند تا بدان حد که کمپانی مسکوی از سال ۱۶۱۱ مرکز خود را از لندن به هامبورگ منتقل کرد و تا زمان انحلال در این شهر مستقر بود.

ونیز: طی سده‌های دوازدهم تا پانزدهم واسطه اصلی تجارت اروپا با شرق به شمار می‌رفت و در این زمینه تجربه فراوان داشت. بنیانگذار "اکتشافات دریایی" انگلستان جیووانی کابوتوی ونیزی است که انگلیسی‌ها او را جان کابوت می‌خوانند. به رغم این که تجار لندن در اوایل سده پانزدهم «کمپانی ماجراجویان تجاری» را تاسیس کردند، فعالیت ایشان محدود و کم‌اهمیت بود. با استقرار سباستین کابوت، پسر جان کابوت فوق‌الذکر، در راس کمپانی فوق چرخشی اساسی در وضع آن پدید آمد. در ۱۵۵۳ سفر ریچارد چانسلر به روسیه انجام گرفت و سال بعد گردانندگان کمپانی به تاسیس کمپانی جدیدی دست زدند با هدف تجارت با ایران و آسیای میانه از طریق روسیه. نام این کمپانی به طور کامل چنین بود: «کمپانی تجارت با روسیه، ایران و سایر مناطق شمالی و شمال شرقی.» این کمپانی به اختصار «کمپانی مسکوی» خوانده می‌شد.

سوداگران ونیزی با حاکم‌نشین مسکوی نیز ارتباطات دیرین داشتند و پیوند کمپانی مسکوی با ایوان چهارم (مخوف) را باید تداوم همین رابطه ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، سفر به ظاهر تصادفی چانسلر به روسیه و تاسیس کمپانی مسکوی حاصل یک برنامه از پیش طراحی شده و معلول تحولاتی بود که با مشارکت همین کانون‌های سوداگر در روسیه جریان داشت. به تاثیر از همین عامل بود که تهاجم حاکم‌نشین مسکوی به قلمرو همسایگان روس و مسلمان ابعادی گسترده و بی‌سابقه یافت. مهم‌ترین پیامد توسعه‌طلبی های ایوان اشغال قازان (۱۵۵۲) و حاجی طرخان (۱۵۵۶) بود. بدینسان، دولت نوخاسته روسیه با ایران هم‌مرز شد.

در سده شانزدهم سوداگران یهودی و مارانوی پرتغالی در تجارت اروپا با شرق نقش درجه اول داشتند. مهم‌ترین ایشان خاندان مندس است. اعضای این خاندان علاوه بر اسپانیا و پرتغال در بنادر آنتورپ و بروکسل و هامبورگ و آمستردام و لندن نیز مستقر بودند و به همراه شرکای خویش بزرگ‌ترین شبکه تجاری اروپا را شکل می‌دادند.

در همان سال ۱۵۵۳ که چانسلر به روسیه سفر کرد، دو تن از گردانندگان اصلی کمپانی مندس، زنی به نام گراسیا ناسی و اندکی بعد برادرزاده او به نام یوسف ناسی، به عثمانی مهاجرت کردند و به زودی به چهره‌هایی بسیار متنفذ در دربار عثمانی بدل شدند. این مهاجرت نقطه عطفی در تکاپوی کانون سوداگر فوق در عثمانی است زیرا از این پس این کانون تاثیری بزرگ بر سیاست و اقتصاد عثمانی، و از این طریق بر ایران، بر جای نهاد. نقش این کانون به‌ویژه در برافروختن جنگ‌های عثمانی علیه ایران شایان توجه است. تحرک این کانون جنگ‌طلب در سال‌های پس از مرگ شاه طهماسب اوج گرفت، از سال ۱۵۷۸ دور جدیدی از تهاجم عثمانی به ایران را گشود و به اشغال سرزمین‌های تروتند شروان و آذربایجان انجامید. مورخین از ظهور پدیده جدید و بی‌سابقه‌ای در دوران اشغال آذربایجان و شروان خبر می‌دهند و آن فروش زنان و کودکان ایرانی به تجار یهودی و مسیحی است.

این کانون با دربار و دولتمردان عصر الیزابت پیوند نزدیک داشت. از دکتر هکتور نانز به عنوان یکی از دوستان نزدیک سر ویلیام سیسیل وزیر مقتدر الیزابت، و سر فرانسیس والسینگهام، رئیس اولین سازمان اطلاعاتی انگلیس که در عهد الیزابت تاسیس شد، یاد می‌کنند. هکتور نانز یک مارانوی پرتغالی بود که در سال ۱۵۵۰، یعنی سه سال پیش از سفر چانسلر به مسکو، به عنوان طبیب و تاجر در لندن مستقر شد. پس از صعود الیزابت و تاسیس اینتلیجنس سرویس، شبکه تجارت جهانی هکتور نانز، که در واقع همان شبکه تجاری خاندان مندس است، منبع مهم تامین اطلاعات برای دربار انگلستان به شمار می‌رفت. یکی از دوستان نزدیک هکتور نانز، یهودی پرتغالی دیگر به نام رودریگو لوپز هابیسورک و عثمانی در رشد صنایع نظامی در اروپا بسیار موثر بود و از سال ۱۵۶۰ چنان نوآوری‌هایی را در تولید سلاح‌های آتشین غرب آغاز کرد که مایکل رابرتس از آن با عنوان «انقلاب نظامی» یاد می‌کند. همپای این تحول، تجارت سلاح‌های آتشین و باروت به شاخه‌ای جدید و پرسود در اقتصاد اروپا بدل شد. از همان آغاز گردانندگان این عرصه سوداگرانی بودند که به عنوان پیمانکار نظامی اسلحه و باروت مورد نیاز حکمرانان اروپا را تامین می‌کردند.

طبق روایت معروف، سلاح‌های آتشین را اولین بار سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی در زمان شاه عباس اول صفوی در ایران رواج دادند. این درست به رغم رابطه بسیار نزدیک آن با ایران مخوف و عبدالله خان ازبک، که شماری فراوان از اسرا، اعم از روس و ایرانی ، به چنگ می‌آوردند، کاملا بی‌توجه و غافل از این عرصه بدانیم.

در سال ۱۵۶۱ «کمپانی ماجراجویان تجاری لندن» جنجنیسون را بار دیگر به روسیه اعزام کرد. جنجنیسون در سفر دوم سفیر رسمی الیزابت نیز به شمار می‌رفت و حامل نامه‌هایی از او بری ایوان و طهماسب بود.

جنجنیسون پس از مدتی اقامت در مسکو در مارس ۱۵۶۲ راهی ایران شد و در شهر شماخی، مرکز شروان، با عبدالله خان استاجلو، بیگلربیگی شروان، دیدار نمود. عبدالله خان به جنجنیسون محبت فراوان کرد و تسهیلات سفر او را به قزوین فراهم ساخت.

کارامازین، مورخ روس، از «ماموریت‌های مهمی» سخن می‌گوید که ایوان در این سفر بر عهده جنجنیسون نهاده بود. این «ماموریت‌های مهم» قاعدتا باید جلب حمایت نظامی ایران به سود ایوان باشد. در این زمان اقتدار دولت‌گرای اول، خان کریمه، ایوان را به شدت هراسان ساخته بود تا بدان حد که چند سال بعد او را به تلاش برای یافتن پناهگاهی امن در انگلستان برای فرار احتمالی خویش واداشت.

سال‌های اولیه حکومت عبدالله خان استاجلو در شروان مقارن با تهاجم‌های مکرر عثمانی به قفقاز بود. بنابراین، کاملا طبیعی است که خان استاجلو به ایوان مسکوی به عنوان متحد بالقوه خود علیه عثمانی بنگرد و به تبع این آرایش سیاسی در منطقه بود که وی با هیات‌های انگلیسی مورد حمایت ایوان برخورد دوستانه داشت و به عنوان حامی ایشان در دربار ایران شناخته می‌شد.

آنتونی جنجنیسون در ۲۰ نوامبر ۱۵۶۳ به حضور شاه طهماسب باریافت و نامه ملکه انگلیس را تقدیم نمود. الیزابت در این نامه پادشاه صفوی را چنین خطاب کرده بود: «فرمانروای بسیار توانا و پیروزمند، صوفی بزرگ، امپراتور پارس‌ها و مادها و پارت‌ها و هیرکانیان و کرمانیان و مرویان و مردم این سو و آن سوی رود دجله و تمامی مردم و ملت‌های میان دریای کاسپیان و خلیج فارس.» شاه طهماسب درباره وضع اروپا پرسید و میزان اقتدار شاه فیلیپ دوم و سلطان سلیمان عثمانی و جنجنیسون پاسخ‌هایی داد. سپس شاه طهماسب از دین جنجنیسون پرسید که آیا «کافر» است یا «مسلمان»؟

جنجنیسون پاسخ داد: نه کافرم نه مسلمان، مسیحی هستم. شاه طهماسب گفت: آیا معتقدید که عیسی مسیح پسر خدا و بزرگ‌ترین پیامبر است؟ جنجنیسون پاسخ مثبت داد و طهماسب گفت: «آه، تو کافری، ما به دوستی با کفار نیاز نداریم.» و سپس از جنجنیسون خواست که به ملاقات پایان دهد. جنجنیسون با احترام تمام، که موجب شادی او شد، در حالی که گروهی از رجال وی را مشایعت می‌کردند، دربار را ترک کرد.

ولی او می‌افزاید: خدمتگزاری با سینی مملو از خاک دنبال وی بود و تا در دلنجاته شاهی هرجا که قدم می‌گذاشت برای تطهیر برجای پایش خاک می‌ریخت.

جنجنیسون شش ماه در پایتخت ایران ماندو با رجال ایرانی، که از سوی شاه برای مذاکره با او، به ویژه در پیرامون مسائل مربوط به تزار روسیه، برده‌دار زمانه جای داد. محافظه‌کارترین مورخین شمار بردگانی را که طی سده‌های شانزدهم تا نوزدهم از آفریقا به آمریکا صادر شدند ۱۸ میلیون نفر می‌دانند.

بنابراین، اگر آغاز و رواج فروش اسرای ایرانی به وسیله عثمانی‌ها و ازبک‌ها را در دوران تاریخی فوق مرتبط با این تجارت مرسوم در اروپای آن زمان بدانیم سخنی عجیب نگفته‌ایم. عجیب اینجاست که کمپانی مسکوی را، به رغم رابطه بسیار نزدیک آن با ایوان مخوف و عبدالله خان ازبک، که شماری فراوان از اسرا، اعم از روس و ایرانی . به چنگ می‌آوردند، کاملا بی‌توجه و غافل از این عرصه بدانیم.

در سال ۱۵۶۱ «کمپانی ماجراجویان تجاری لندن» جنجنیسون را بار دیگر به روسیه اعزام کرد. جنجنیسون در سفر دوم سفیر رسمی الیزابت نیز به شمار می‌رفت و حامل نامه‌هایی از او بری ایوان و طهماسب بود.

جنجنیسون پس از مدتی اقامت در مسکو در مارس ۱۵۶۲ راهی ایران شد و در شهر شماخی، مرکز شروان، با عبدالله خان استاجلو، بیگلربیگی شروان، دیدار نمود. عبدالله خان به جنجنیسون محبت فراوان کرد و تسهیلات سفر او را به قزوین فراهم ساخت.

کارامازین، مورخ روس، از «ماموریت‌های مهمی» سخن می‌گوید که ایوان در این سفر بر عهده جنجنیسون نهاده بود. این «ماموریت‌های مهم» قاعدتا باید جلب حمایت نظامی ایران به سود ایوان باشد. در این زمان اقتدار دولت‌گرای اول، خان کریمه، ایوان را به شدت هراسان ساخته بود تا بدان حد که چند سال بعد او را به تلاش برای یافتن پناهگاهی امن در انگلستان برای فرار احتمالی خویش واداشت.

سال‌های اولیه حکومت عبدالله خان استاجلو در شروان مقارن با تهاجم‌های مکرر عثمانی به قفقاز بود. بنابراین، کاملا طبیعی است که خان استاجلو به ایوان مسکوی به عنوان متحد بالقوه خود علیه عثمانی بنگرد و به تبع این آرایش سیاسی در منطقه بود که وی با هیات‌های انگلیسی مورد حمایت ایوان برخورد دوستانه داشت و به عنوان حامی ایشان در دربار ایران شناخته می‌شد.

آنتونی جنجنیسون در ۲۰ نوامبر ۱۵۶۳ به حضور شاه طهماسب باریافت و نامه ملکه انگلیس را تقدیم نمود. الیزابت در این نامه پادشاه صفوی را چنین خطاب کرده بود: «فرمانروای بسیار توانا و پیروزمند، صوفی بزرگ، امپراتور پارس‌ها و مادها و پارت‌ها و هیرکانیان و کرمانیان و مرویان و مردم این سو و آن سوی رود دجله و تمامی مردم و ملت‌های میان دریای کاسپیان و خلیج فارس.» شاه طهماسب درباره وضع اروپا پرسید و میزان اقتدار شاه فیلیپ دوم و سلطان سلیمان عثمانی و جنجنیسون پاسخ‌هایی داد. سپس شاه طهماسب از دین جنجنیسون پرسید که آیا «کافر» است یا «مسلمان»؟

جنجنیسون پاسخ داد: نه کافرم نه مسلمان، مسیحی هستم. شاه طهماسب گفت: آیا معتقدید که عیسی مسیح پسر خدا و بزرگ‌ترین پیامبر است؟ جنجنیسون پاسخ مثبت داد و طهماسب گفت: «آه، تو کافری، ما به دوستی با کفار نیاز نداریم.» و سپس از جنجنیسون خواست که به ملاقات پایان دهد. جنجنیسون با احترام تمام، که موجب شادی او شد، در حالی که گروهی از رجال وی را مشایعت می‌کردند، دربار را ترک کرد.

ولی او می‌افزاید: خدمتگزاری با سینی مملو از خاک دنبال وی بود و تا در دلنجاته شاهی هرجا که قدم می‌گذاشت برای تطهیر برجای پایش خاک می‌ریخت.

جنجنیسون شش ماه در پایتخت ایران ماندو با رجال ایرانی، که از سوی شاه برای مذاکره با او، به ویژه در پیرامون مسائل مربوط به تزار روسیه، می‌آمدند، دیدار می‌نمود. آنها بخصوص کنجکاو بودند بدانند جنجنیسون از کدام مسیر به انگلستان بازخواهد گشت؛ از طریق هرمز و با کشتی‌های پرتغالی یا از راه روسیه. جنجنیسون پاسخ داد که قصد ندارد از راه هرمز بازگردد زیرا «پرتغالی‌ها و ما دوست نیستیم.» این پاسخ به دلیل «اطلاع کامل» جنجنیسون از هدف ایرانیان از طرح پرسش فوق بود. او می‌نویسد: متوجه بودم که شاه طهماسب نگران تحرکات پرتغالی‌هاست و ممکن است متهم شوم که برای جاسوسی به سود ایشان آمده‌ام. سرانجام، شاه طهماسب، پس از مذاکره با بزرگان و مشاورانش، اعلام کرد که نمی‌تواند نامه و هدایایی در طهماسب نگران تحرکات پرتغالی‌هاست و ممکن است متهم شوم که برای جاسوسی به سود ایشان آمده‌ام. سرانجام، شاه طهماسب، پس از مذاکره با بزرگان و مشاورانش، اعلام کرد که نمی‌تواند نامه و هدایایی در پاسخ به نامه ملکه انگلیس بفرستد زیرا انگلیسی‌ها فرنگی هستند و تمامی این قوم دشمن برادر او، سلطان سلیمان، به شمار می‌روند. سرانجام، شاه طهماسب خلعت زربفت گرانقیمتی برای جنجنیسون فرستاد و به او رخصت بازگشت داد.

جنجنیسون در مسیر بازگشت به مسکوی بار دیگر مورد پذیرایی شایان و «بسیار مودبانه» عبدالله خان استاجلو قرار گرفت و حاکم شروان فرمانی صادر کرد که طبق آن جنجنیسون و شرکایش بتوانند آزادانه و بدون پرداخت عوارض گمرکی در منطقه تحت حکومتش تجارت کنند. عبدالله خان می‌گوید که این مراحم به دلیل نامه‌ای است که شاه طهماسب برایش ارسال داشته و خواستار میهمان‌نوازی و پذیرایی خوب از جنجنیسون شده است.

ماجرای سفر جنجنیسون به ایران و مذاکرات او با شاه طهماسب و دولتمردان ایرانی را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

۱. در شرح این ماموریت، آن چه معمولا مورد تاکید قرار می‌گیرد جمله معروف شاه طهماسب به جنجنیسون است که «ما به دوستی با کفار نیاز نداریم» و ماجرای پاشیدن خاک بر جای پای او برای «تطهیر» و این امر به عنوان شاهدی دال بر خشکه مقدسی طهماسب و بساطت دیپلماسی ایران در آن عصر تفسیر می‌شود. ماجرای «تطهیر» فوق شاید آب و تابی باشد که جنجنیسون به گزارش خویش افزوده است. به فرض صحت، این اقدام از نظر سیاسی قابل تبیین است و می‌تواند به عنوان شگردی دیپلماتیک تلقی گردد. شاه طهماسب با برخی مسیحیان رابطه دیپلماتیک و دوستانه داشت و این اولین آشنایی او با ایشان نبود. در همان زمان تجار ارمنی در ایران فراوان بودند و پسر شاه سده هفدهم ادامه یافت. پایان سفر هیات‌های کمپانی مسکوی به ایران به معنای پایان تجارت انگلیسی با ایران نیست. درست در همان زمان که آخرین هیات کمپانی مسکوی از ایران به لندن بازگشت، در سپتامبر ۱۵۸۱ الیزابت فرمان انحصار تجارت با عثمانی را به نام ۱۲ نفر صادر کرد. بر بنیاد این امتیاز کمپانی لوانت تاسیس شد که بخش مهمی از عملیات تجاری آن با ایران بود. کمپانی لوانت را نیز همان کانون آشنا پدید آورد و تاسیس آن با حمایت سر ویلیام سیسیل و سر فرانسیس والسینگهام صورت گرفت. در میان ۱۲ نفر صاحبان اولیه امتیاز کمپانی لوانت نام سرویلیام گارت و سر توماس اسمایس نیز به چشم می‌خورد. کدخدا سرویلیام گارت رئیس کمپانی مسکوی، پس از فوت سباستین کابوت، است و کدخدا سرتوماس اسمایس نیز از گردانندگان کمپانی مسکوی بود که بعدها اولین رئیس کمپانی هند شرقی شد.

شاه طهماسب تسهیلات فراوانی در اختیار تجار انگلیسی قرار داد. ادواردز می‌نویسد: «حمایت فراوان» شاه طهماسب از تجار مسیحی سبب شده که مردم ایران با آنان «بسیار دوستانه» برخورد کنند و ایشان را «کافر» ندانند.

در دهه نخست سلطنت شاه اسماعیل نیز صفویان گاه از سلاح آتشین استفاده می‌کردند ولی، برخلاف عثمانی ، این استفاده محدود ماند و صنعت تولید سلاح آتشین در ایران رشد نکرد. میناد و این امر را معلول اعتقاد صفویان می‌داند که به رغم توانایی در تولید سلاح آتشین کاربرد آن را غیرانسانی می‌دانستند.

جنگ‌های امپراتوری عثمانی و جنگ‌های عثمانی و ایران را آغاز می‌نمود. بنابراین، شاه طهماسب سیاستی دوگانه در پیش گرفت؛ از یکسو در ملاقات رسمی به جنجنیسون برخورد سرد نمود و از سوی دیگر به عبدالله خان استاجلو دستور داد موجبات رضایت انگلیسی‌ها و ایوان را فراهم آورد. به عبارت دیگر، وظیفه حمایت از ایوان به عهده حاکم شروان نهاده شد و بدینسان مساله در حد روابط سه حاکم محلی (مسکوی، کریمه و شروان) محدود ماند.

۳. این تلقی شاه طهماسب و رجال سیاسی ایران که از نظر سیاسی تمایزی میان انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها قائل نبودند درست بود. در آن زمان انگلیسی‌ها به عنوان دشمن پرتغالی‌ها شناخته نمی‌شدند. رابطه تیره دربارهای انگلستان و پرتغال از زمان صعود فیلیپ دوم به سلطنت پرتغال آغاز شد. فیلیپ دوم، امپراتور قدرتمند اسپانیا از خاندان هابسبورک، شوهر ماری تودور، ملکه پیشین انگلیس، بود و مانند ماری دشمن الیزابت و الیگارشی پروتستان انگلستان. او سال‌ها بعد از سفر جنجنیسون یعنی در سال ۱۵۸۰ پرتغال را به امپراتوری پهناور خود منضم ساخت. بنابراین، بدینسی ایرانیان به جنجنیسون به عنوان «جاسوس پرتغالی‌ها» بی‌پایه نبود و این گفته جنجنیسون که «ما و پرتغالی‌ها دوست نیستیم» صحت نداشت.

مهم‌ترین فرستاده کمپانی مسکوی به ایران، پس از جنجنیسون، آرتور ادواردز است.

او نیز به حضور شاه طهماسب بار یافت و گزارشی از دیدار خود با پادشاه ایران برجای نهاد که تصویری مغایر با گزارش جنجنیسون از سلوک طهماسب به دست می‌دهد. در این ملاقات، شاه طهماسب نام انگلستان را به یاد نمی‌آورد و این در حالی است که اسپانیا را به خوبی می‌شناسد و با ذکر نام درباره شاه فیلیپ و جنگ او با عثمانی پرسش‌های مفصل می‌کند. این دیدار دو ساعت به طول کشید و طهماسب ابراز تعجب کرد که چگونه ممکن است یک جزیره قدرت و ثروتی داشته باشد. برخورد شاه کاملا مودبانه بود و هر بار که ادواردز پاسخ می‌داد با گفتن «بارک الله» وی را تشویق می‌نمود.

شاه طهماسب تسهیلات فراوانی در اختیار تجار انگلیسی قرار داد. ادواردز می‌نویسد: «حمایت فراوان» شاه طهماسب از تجار مسیحی سبب شده که مردم ایران با آنان «بسیار دوستانه» برخورد کنند و ایشان را «کافر» ندانند. با بازگشت آخرین هیات کمپانی مسکوی به لندن اعزام هیات‌های کمپانی به ایران متوقف شد ولی فعالیت آن در روسیه تا نیمه